



سرکوب روانی در ایران

تحلیل آنارشیستی سرکوب فرهنگی و روانی

دانیال دبیری · سهیل عربی

به یاد ترنس‌هایی که در بمباران اوین کشته شدند

فهرست مطالب

سرکوب روانی در ایران

پیشگفتار

۱

بخش اول

۱

هژمونی فرهنگی چیست؟

بخش دوم

۳

بررسی سرکوب روانی

بخش سوم

۵

مسکن‌ها

بخش چهارم

۸

ماکیاویلی و دولت مدرن

بخش پنجم

۱۲

مارکسیسم و لمپن پرولتاریا

بخش ششم

۱۶

گرامشی و شهریار جدید

بخش هفتم

۲۰

مهاجران و سرکوب روانی

بخش هشتم

۲۵

آناشارشی و جهان رنگی

توضیح

بخش رپ فارسی به دلایلی حذف شد.
شماره‌گذاری صفحات محتوا از ۱ تا ۳۲.

سرکوب روانی در ایران

پیشگفتار

پس از سه مقاله پیشینم («سرمایه‌داری و مقاومت رنگین‌کمانی»، «روسی: گناهکار یا قربانی؟» و «کدام زن، کدام مرد، کدام طبقه، کدام مبارزه؟» با همکاری سهیل عربی)، با توجه به شرایط کنونی، لازم دیدم این مقاله را بنویسم. مانند مقالات قبلی، این متن برای طردشدگان و رنج‌کشیدگان نوشته شده و تا حد ممکن ساده است تا آگاهی اجتماعی را در قشری که سال‌ها حقوقش توسط افراد و گروه‌های مختلف پایمال شده، افزایش دهد.

این مقاله را به یاد ترنس‌هایی تقدیم می‌کنم که در بمباران اوین توسط اسرائیل کشته شدند. یادشان گرامی.

بخش اول:

هژمونی فرهنگی چیست؟

واژه «هژمونی» ریشه یونانی دارد و به معنای تسلط است؛ تسلطی که گروهی بر گروه دیگر اعمال می‌کند. دو نوع تسلط وجود دارد: تسلط قهری (سرکوب فیزیکی از طریق پلیس، ارتش و نیروهای ضدشورش) و تسلط فرهنگی (هژمونی فرهنگی) که موضوع بحث ماست. این مفهوم توسط آنتونیو گرامشی، نظریه‌پرداز مارکسیست و طرفدار سوسیالیسم

اقتدارگرا (پیرو کارل مارکس و فردریش انگلس)، به طور عمیق بیان شده است.

هژمونی فرهنگی ابزار تبلیغ ایدئولوژی حکومت یا اقتدار است و هر حکومتی بسته به نوع خود از آن استفاده می‌کند. هدف این است که نظم حاکم چنان در خون مردم نفوذ کند که مخالفت با آن مانند انکار جاذبه زمین به نظر برسد. این هژمونی از طریق مدرسه، محیط کار، مساجد، کلیساها و به ویژه رسانه‌ها به مردم تزریق می‌شود. در دنیای امروز که تحت سلطه سرمایه‌داری است، هژمونی اکثر حکومت‌ها نکات مشترکی دارد؛ مانند تبلیغ پول‌پرستی، بدیهی دانستن فقر، لذت‌گرایی کورکورانه، فرار از رنج، و ترویج بی‌اعتمادی در روابط و رفاقت‌ها. برای مثال، کلیپ‌های اینستاگرامی با زبان طنز به اختلافات دامن می‌زنند و لذت‌گرایی را بدیهی جلوه می‌دهند (مانند کلیپ‌های پرویز و پونه که طنز آن بر پایه خیانت است، یا ترویج «آهن‌پرستی» دختران و «شهرت‌پرستی» پسران که انسان‌های صادق را بازنده معرفی می‌کند). پس از سال‌ها دیدن چنین محتوایی، بسیاری از ما شبیه آن‌ها می‌شویم. یا برنامه‌هایی مانند «عشق ابدی» که عشق را به جای حسی آرامش‌بخش، به جنگی برای تصاحب تبدیل می‌کنند. پیام اکثر این بلاگرها این است: «هیچ چیز درست نمی‌شود، پس لذت ببر و بی‌خیال دنیا باش.» این حرف مضحک است؛ مانند خوردن مسکن برای شکستگی دست به جای درمان واقعی، که نتیجه‌اش جوش خوردن کج یا ناکارآمد شدن است. هر دردی دلیلی دارد.

در عرصه موسیقی، افرادی مانند ساسی مانکن و سهراب ام‌جی (که حضورش در راهیان نور را دیدیم) این هژمونی را ترویج می‌کنند. جالب است که بسیاری از این بلاگرها و خواننده‌ها با نظام جمهوری اسلامی (که شعارش مبارزه با فساد است) روابط نزدیکی دارند. این نشان می‌دهد که برای هر حکومتی، حفظ قدرت از همه چیز مهم‌تر است.

میخائیل باکونین می‌گوید: «طبقه‌ای از مردم هستند که اگر باور نداشته باشند، باید تظاهر به باور کنند. این طبقه شامل همه شکنجه‌گران، ستمگران و سوءاستفاده‌کنندگان از انسانیت می‌شود: روحانیون، شهریاران، دولتمردان، سربازان، سرمایه‌داران، پلیس‌ها، زندان‌بانان و... همه در تکرار کلمات ولتر هم‌آوا هستند: اگر خدایی وجود نداشت، ضروری بود او را اختراع کنیم. مردم باید دین داشته باشند، این سوپاپ اطمینان است.» (از کتاب «خدا و دولت» میخائیل باکونین). البته این فقط درباره خدا و دین نیست؛ همه حکومت‌ها پس از مدتی ارزش‌هایشان را به سوپاپ اطمینان تبدیل می‌کنند. این کلیت هژمونی فرهنگی بود، اما بخش مهم دیگری دارد که موضوع مقاله است: سرکوب روانی. افرادی از گروه‌های مختلف باید برای حفظ فرهنگ حاکم قربانی شوند، که در بخش بعدی بررسی می‌کنیم.

بخش دوم:

بررسی سرکوب روانی

سرکوب روانی سیستمی سازمان‌یافته است که از طریق نفوذ فرهنگ، اکثریت جامعه را ترغیب می‌کند تا اقلیتی با ویژگی‌های متفاوت را با حرف‌ها و رفتارهایشان سرکوب کنند. انسان معمولاً اولین بار در خانواده یا مدرسه با این سرکوب روبرو می‌شود. مثلاً رفتارهایی که کودک بدون دلیل باید در برابر فامیل انجام دهد، یا ممنوعیت رفتارهای کودکانه در جمع، که کودکان را به «خوب» و «بد» تقسیم می‌کند. حتی در خانواده‌های سخت‌گیر، سرکوب تخیلات کودکانه می‌تواند صدمات جبران‌ناپذیری بزند. هرچند امروزه رفتار با کودکان در دهه اول زندگی معقول‌تر شده، اما هنوز بسیاری در خانواده سرکوب می‌شوند. اما تقریباً همه در مدرسه با آن روبرو می‌شویم. هدف اصلی سیستم آموزشی آگاهی نیست؛ در دیکتاتوری‌ها حتی ممکن است هدف از بین بردن آگاهی باشد. مدرسه نمادی کوچک از جامعه است که افراد را

تقسیم می‌کند: کسانی که سر در کتاب دارند و با نظم تطبیق می‌یابند (قشر خاکستری و منفعل)، چاپلوسان (قشر وابسته به دولت)، و مطرودان (بچه‌های طلاق، بیش‌فعال، اوتیستیک، یا کسانی با ظاهر نامطلوب) که تحت سرکوب قرار می‌گیرند و آسیب‌های جدی از همین دوران شروع می‌شود.

هدف سرکوب روانی چیست؟ هر دولتی برای بقا به دشمن خارجی نیاز دارد تا مردم متحد شوند. اما به دشمن داخلی هم نیاز دارد تا ضعیفان را حذف کند. مطرودان مدرسه راه‌های متفاوتی می‌روند: خودکشی (مانند صادق هدایت)، تطبیق با قشر خاکستری یا وابسته، خلافت‌کاری (دزدی، تن‌فروشی، قاچاق)، یا تبدیل به متفکران ضداقتدار. خلافت‌کاران و متفکران، مطرودان جامعه را تشکیل می‌دهند؛ دولت با وعده امنیت در برابر آن‌ها، وجود خود را توجیه می‌کند و مخالفان را سرکوب می‌نماید. در بازی Red Dead Redemption، داچ می‌گوید: «آن‌ها بعد از من هیولای دیگری پیدا می‌کنند.» و جان پاسخ: «درست است، تا کارهایشان عادلانه جلوه کند.» این دلیل بقای دولت است: حذف ضعیفان و توجیه وجود خود.

حال مختصری درباره مطرودان تحت سرکوب:

رنگین‌کمانی‌ها: (در مقاله قبلی بررسی کردم، پس کوتاه می‌گویم). مظلوم‌ترین‌ها؛ به دلیل تفاوت ذاتی (به ویژه ترنس‌ها و همجنس‌گرایان) از کودکی تحقیر، شکنجه و گاهی قتل می‌شوند. بسیاری به تن‌فروشی روی می‌آورند.

تن‌فروش‌شان: (در مقاله قبلی بررسی شد). عمدتاً زنان و رنگین‌کمانی‌های محروم؛ فرزند ازدواج فقر و سرکوب مردسالارانه.

خلافت‌کاران: برگ برنده مطرودان؛ از فقر و سرکوب زاده شده‌اند. به خرده‌پا و سازمان‌یافته تقسیم می‌شوند؛ اصول اخلاقی خود را دارند و با سازماندهی می‌توانند اقتدار را بلرزانند. اما اغلب در پول‌پرستی غرق می‌شوند و با دشمنان هم‌پیمان. مثال: «ترور» در GTA V (انسانی خوب

با اصول، اما تحت سرکوب روانی) یا گرو استریت در GTA San Andreas (مبارزه با فساد پلیس).

روشنفکران ضداقتدار: کسانی که هژمونی را شناخته و اثر تولید می‌کنند؛ مانند میشل فوکو، رزا لوکزامبورگ، گرامشی. در ایران، در هیپ‌هاپ آلترناتیو مانند علی سورنا که دردهای طبقاتی را نشان می‌دهد. اخلاق مشترک مطرودان: فرهنگ نانوشته‌ای دارند: باج ندادن، احترام به اتحاد، کمک به ضعیفان. روحیه انقلابی دارند و چیزی برای از دست دادن ندارند، اما خیلی چیزها برای به دست آوردن.

بخش سوم:

مُسکِن‌ها

تحلیل روان‌شناختی-اجتماعی سیاست‌های تسکینی در برابر سرکوب روانی

افراد تحت سرکوب، اغلب به صورت واکنشی به بی‌عدالتی پاسخ می‌دهند، همان‌طور که اعتراضات گسترده قرن نوزدهم و بیستم کارگران و اقلیت‌ها علیه سرمایه‌داری در آمریکا، اروپا و کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد. با این حال، قدرت‌های جهانی، برای جلوگیری از فروپاشی، سیاست‌های تسکینی (palliatives) را به کار می‌گیرند که درد سرکوب روانی را موقتاً کاهش می‌دهند و تمایل به تغییر اساسی را سرکوب می‌کنند.

این سیاست‌ها، الهام‌گرفته از مفهوم مارکسی "مذهب به عنوان افیون توده‌ها"، به ایدئولوژی‌ها، داروهای روان‌پزشکی، و مسکن‌های اجتماعی مانند الکل، مواد مخدر و رفتارهای پرخطر گسترش یافته‌اند.

تحلیل نظری و تاریخی

از منظر جامعه‌شناختی، مسکن‌ها به عنوان مکانیسم‌های کنترل اجتماعی عمل می‌کنند که استرس‌های ناشی از نابرابری و سرکوب را تسکین می‌دهند، اما ریشه‌های ساختاری را حفظ می‌کند. مطالعات نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌های پالیاتیو در جوامع نابرابر اثرات قوی‌تری دارند و گروه‌های حاشیه‌ای را آسیب‌پذیرتر می‌کنند. مثال‌هایی مانند افزایش دستمزد توسط هنری فورد برای *historically*، جلوگیری از ناآرامی کارگری، یا استفاده از "نان و سیرک" در روم باستان، برای جلوگیری از انقلاب است *distractions* نشان‌دهنده استفاده از در دوران مدرن، مواد مخدر و الکل به عنوان ابزار کنترل در گروه‌های حاشیه‌ای عمل می‌کنند، جایی که فقر و تبعیض، آسیب‌پذیری را افزایش می‌دهد و اعتیاد را به مسیری برای هویت اجتماعی تبدیل می‌کند. روان‌پزشکی نیز نقش دوگانه‌ای دارد: در حالی که برخی داروها ضروری‌اند، ۹۰٪ اختلالات روانی ریشه‌های اجتماعی دارند و بیمارستان‌های روانی اغلب سرکوب را تشدید می‌کنند. مثال‌های فرهنگی مانند ترویج "میوه ممنوعه" در رسانه‌ها یا حضور چهره‌های هنری در رویدادهای رسمی، تبلیغ معکوس برای حفظ کنترل است.

چالش‌ها در گروه‌های حاشیه‌ای و ایران
گروه‌های مطرود (مانند مهاجران افغان و جوامع LGBTQ+)
آسیب‌پذیرترین قربانیان این سیاست‌ها هستند، زیرا سرکوب روانی آن‌ها را به سمت مسکن‌های پرخطر سوق می‌دهد و همزمان، دولت‌ها از تجارت زیرزمینی سود می‌برند در حالی که این گروه‌ها را به عنوان "لولوخورخوره" برای توجیه سرکوب استفاده می‌کنند.

در ایران، سیاست‌های مواد مخدر به عنوان ابزار سرکوب عمل می‌کند، جایی که افغان‌ها و گروه‌های کوییر با اعدام‌های مرتبط با قاچاق و فحشا مواجه‌اند، اما دولت از تجارت غیررسمی سود می‌برد و نیروی انقلابی را تضعیف می‌کند.

این رویکرد، وجه اجتماعی مطرودان را تخریب کرده و مسئولیت را از دولت سلب می‌کند.

با وجود شبکه‌های اجتماعی، پتانسیل مقاومت وجود دارد، اما مسکن‌ها این را مختل می‌کنند.

راهکارهای عملی برای مقابله و درمان اجتماعی

برای غلبه بر مسکن‌ها و سرکوب روانی، استراتژی‌های زیر بر پایه تحلیل‌های جامعه‌شناختی پیشنهاد می‌شود:

شبکه‌های حمایتی افقی: ایجاد collectives غیرمتمرکز برای حمایت متقابل و آموزش ضد تبعیض، به منظور کاهش وابستگی به مسکن‌های پرخطر و تقویت مقاومت جمعی.

آگاهی‌بخشی و مقاومت فرهنگی: کمپین‌های آموزشی علیه ترویج مسکن‌ها در رسانه‌ها، با تمرکز بر ریشه‌های اجتماعی اختلالات روانی و ترویج درمان‌های اجتماعی به جای دارویی.

همبستگی فراملی: همکاری با سازمان‌های جهانی برای فشار بر سیاست‌های سرکوب‌گر و ارائه حمایت روانی، همراه با افشای سود دولت‌ها از تجارت غیر قانونی.

سیاست‌های پیش‌نگرانه:

تمرکز بر ساختارهای جایگزین مانند خانواده‌های انتخابی و رد ایدئولوژی‌های تسکینی، برای تضعیف سرکوب ساختاری و پیشگیری از آسیب روانی.

تاب‌آوری روانی جمعی: حمایت‌های محلی برای کاهش انزوا و افزایش آگاهی از مکانیسم‌های کنترل، با تأکید بر تجربیات مشترک مطرودان.

مسکن‌ها، به عنوان ابزار کنترل اجتماعی، سرکوب روانی را در گروه‌های حاشیه‌ای حفظ می‌کنند و انقلاب را جلوگیری می‌کنند، اما با درمان‌های اجتماعی و همبستگی، می‌توان ساختارهای سلطه را چالش کشید و آزادی واقعی را محقق کرد.

بخش چهارم: ماکیاولی و دولت مدرن

الف: زندگی نیکولو ماکیاولی:

نیکولو ماکیاولی در سال ۱۴۶۹ در فلورانس ایتالیا، در خانواده‌ای نسبتاً مرفه به دنیا آمد. پدرش، وکیلی بی‌اعتقاد به مذهب، و مادرش، زنی عمیقاً مذهبی، هر دو بر شکل‌گیری اندیشه‌های او تأثیر گذاشتند. در دورانی پرآشوب در اروپا، ماکیاولی شاهد اعدام مخالفان خاندان مدیچی بود. او در جمهوری فلورانس به مقامات بالای حکومتی رسید، اما با بازگشت مدیچی‌ها در سال ۱۵۱۲، دستگیر، شکنجه و تبعید شد. در تبعید، اثر برجسته‌اش، «شهریار»، را نگاشت.

ب: شهریار و هژمونی:

کتاب «شهریار»، خطاب به لورنزو مدیچی، راهنمایی برای حکمرانی

بدون پایبندی به اخلاق ارائه می‌دهد. از نظر ماکیاولی، قدرت ارزشی مقدس است و هرگونه بی‌اخلاقی برای حفظ آن مشروع است. حاکم باید بداند چه زمانی اخلاقی عمل کند و چه زمانی به توحش روی آورد. او مردم را دمدمی مزاج و قابل تأثیر با وعده‌های کاذب و وحشت می‌داند. مثال بارز این دیدگاه، چزاره بورجا است که با قربانی کردن دستیارش، دلورکا، خود را از نفرت عمومی رهانید و محبوبیت کسب کرد.

ج: ماکیاولی و سرکوب روانی:

از نظر ماکیاولی، هر عملی برای حفظ قدرت مجاز است، و سرکوب روانی ابزاری کلیدی در سلطه فرهنگی به شمار می‌رود. دولت‌ها با ساختن دشمنان داخلی و خارجی، سلطه خود را توجیه می‌کنند، همان‌گونه که بورجا با قربانی کردن دلورکا، خود را بی‌گناه جلوه داد. این فرایند برای مطرودان جامعه - که عمرشان در خدمت سوءاستفاده‌های سیستماتیک سپری می‌شود - به مراتب دردناک‌تر است. از دیدگاه آنارشیکستی رادیکال، ماکیاولی نه تنها معمار دولت مدرن اقتدارگراست، بلکه نظریه‌پرداز سیستمی است که سرکوب روانی را به عنوان ابزاری سیستماتیک برای حفظ قدرت نهادینه می‌کند. این سرکوب، فراتر از خشونت فیزیکی، روان افراد را هدف قرار می‌دهد تا آن‌ها را به اطاعت خودخواسته وادارد. آنارشیکست‌های رادیکال، مانند میخائیل باکونین، این اصول را به چالش می‌کشند، زیرا ماکیاولی اقتدار را امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد و مردم را ابزاری قابل *manipulate* می‌بیند، که به پذیرش کاذب اقتدار منجر می‌شود. پژوهش‌های معاصر نشان می‌دهند که دولت‌های مدرن، با بهره‌گیری از اصول ماکیاولی، از طریق نهادهایی چون آموزش، رسانه و ساختارهای اجتماعی، سرکوب روانی را نهادینه می‌کنند تا مقاومت را در ناخودآگاه جمعی سرکوب کرده و چرخه سلطه را تداوم بخشند.

د:پیشگیری از سرکوب روانی در چارچوب آنارشیستی رادیکال:

برای مقابله با میراث ماکیاولی و پیشگیری از سرکوب روانی، آنارشیسم رادیکال رویکردی ریشه‌ای پیشنهاد می‌دهد: نابودی کامل سلسله‌مراتب و جایگزینی آن با جوامع افقی مبتنی بر خودگردانی (autonomy). این دیدگاه، با الهام از نظریه‌پردازانی چون پیتر کروپوتکین و اما گلدمن، بر ایجاد ساختارهای غیراقتداری تأکید دارد که سرکوب روانی را از ریشه قطع می‌کنند. از منظر روان‌شناختی، رویکردهایی مانند روانکاوی آنارشیستی (مانند کارهای اوتو گروس) پتانسیل انقلابی ناخودآگاه را آزاد می‌سازند تا افراد از اطاعت خودخواسته رها شوند و ارزش‌هایی چون همکاری متقابل، خودمدیریتی و آزادی را درونی کنند. در حوزه سلامت روان، آنارشیسم بر آموزش جامع (holistic) و سازماندهی غیرمتمرکز تأکید دارد که در آن شبکه‌های حمایتی داوطلبانه جایگزین نهادهای روان‌پزشکی اقتدارگرا می‌شوند. این شبکه‌ها، با تمرکز بر درمان اجتماعی به جای فردی، ریشه‌های اجتماعی پریشانی روانی را هدف قرار می‌دهند و بر برابری و آزادی انتخاب تأکید دارند. در ایران، این رویکرد می‌تواند با ایجاد جوامع محلی خودگردان، مانند شوراهای مردمی یا تعاونی‌های غیررسمی، سرکوب روانی را کاهش دهد، به‌ویژه برای گروه‌های مطرود مانند رنگین‌کمانی‌ها و مهاجران که بیش از همه تحت فشار هستند. پیشگیری رادیکال آنارشیستی نه تنها سرکوب را متوقف می‌کند، بلکه جامعه‌ای غیرسرکوبگر می‌سازد که در آن قدرت به صورت افقی توزیع شده و مقاومت روزمره علیه اصول ماکیاولی نهادینه می‌گردد.

پ:نقد باکونین بر ماکیاولی

میخائیل باکونین، نظریه‌پرداز آنارشیست، در «غیراخلاقی بودن دولت»

ماکیاولی را نقد می‌کند. این نقد بر دو محور توافق و مخالفت متمرکز است و به غیراخلاقی بودن دولت می‌پردازد.

توافق با ماکیاولی: باکونین ماکیاولی را به دلیل توصیف واقع‌بینانه «دلیل دولتی» می‌ستاید. ماکیاولی نشان داد که دولت‌های قدرتمند با جنایت (خشونت، خیانت) پایدار می‌مانند و انحصار جنایت را دارند. باکونین تأیید می‌کند که تاریخ این را ثابت کرده: دولت‌های کوچک به دلیل ضعف اخلاقی‌ترند، اما دولت‌های بزرگ بر جنایت بنا شده‌اند.

مخالفت با ماکیاولی: باکونین نتیجه‌گیری ماکیاولی را رد می‌کند، زیرا او دولت را هدف نهایی و جنایت را برای حفظ قدرت مشروع می‌داند. باکونین، به عنوان وارث انقلاب فرانسه و «مذهب انسانی»، دولت را انکار انسانیت و آزادی می‌بیند. او معتقد است اخلاق واقعی بر آزادی استوار است، نه وطن‌پرستی که سرکوب را توجیه می‌کند.

غیراخلاقی بودن دولت: باکونین استدلال می‌کند که ماکیاولی «اخلاق متعالی» دولت را نهادینه کرد، که جنایت را تحت عنوان وطن‌پرستی مقدس می‌سازد. این اخلاق، انسانیت را انکار و سرکوب را دائمی می‌کند. برای باکونین، دولت شر تاریخی است که باید نابود شود تا جامعه‌ای بر پایه آزادی و برابری شکل گیرد.

بخش پنجم:

مارکسیسم و لمپن پرولتاریا
(و نقد آنارشیستی به این دیدگاه)

ابتدا به معرفی دیدگاه مارکس درباره لمپن و سپس به نقدهای آنارشیست‌هایی مثل باکونین و گریبر به دیدگاه وی می‌پردازیم:

برای درک نقش مطرودان در مبارزه با سرکوب‌روانی، بررسی دوجانبه دیدگاه مارکسیسم در مورد «لمپن پرولتاریا» (طبقه زیرین، شامل حاشیه‌نشینان، خلافکاران و تن‌فروشان) ضروری است. ریشه این مفهوم در تحلیل اقتصادی مارکس نهفته است: او در «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) لمپن را «پوسیدگی منفعل طبقات قدیمی» توصیف می‌کند، گروهی که خارج از روابط تولید سرمایه‌داری قرار دارد و فاقد آگاهی طبقاتی است.

در «هیجدهمین برومر لویی بوناپارت» (۱۸۵۲)، مارکس عمیق‌تر می‌پردازد و لمپن را به عنوان ابزاری برای بورژوازی در انقلاب‌های ۱۸۴۸ فرانسه می‌بیند، جایی که این گروه - شامل دزدان، قماربازان و بیکاران - توسط لوئی بوناپارت برای سرکوب پرولتاریا بسیج شد و به پایه فاشیسم اولیه تبدیل گردید.

این دیدگاه ریشه در ماتریالیسم تاریخی مارکس دارد: لمپن، به دلیل عدم وابستگی به تولید، آگاهی انقلابی ندارد و می‌تواند به نیروی reactionary (واکنش‌گرا) تبدیل شود، که اتحاد طبقاتی را تهدید می‌کند.

از منظر جامعه‌شناختی، این تحلیل بر تمرکز روی پرولتاریای صنعتی (کارگران کارخانه) به عنوان نیروی محرک انقلاب تأکید می‌کند و به سازماندهی سیستماتیک (مانند حزب و اتحادیه‌ها) کمک کرده، اما همزمان حاشیه‌نشینان را به عنوان «غیرقابل اعتماد» نادیده می‌گیرد و پتانسیل‌شان را برای خلاقیت انقلابی انکار می‌نماید.

از نگاه آنارشویستی مدرن، که ریشه در نقد رادیکال باکونین دارد، این رویکرد مارکسیستی به چالش کشیده می‌شود زیرا لمپن را به عنوان یک «غیرطبقه» رد می‌کند و پتانسیل انقلابی آن را زیر سؤال می‌برد، در حالی که باکونین آن را منبع رادیکال انقلاب می‌دید زیرا وابستگی کمتری به سیستم دارد و می‌تواند علیه اقتدار قیام کند. پژوهش‌های اخیر، مانند کارهای دیوید گریبر و موری بوکچین، نشان می‌دهد که مارکس این مفهوم را برای نقد آنارشویسم در اینترناسیونال اول (۱۸۶۴-۱۸۷۶) به کار برد، اما دیدگاه آنارشویستی ممکن است لمپن را بیش از حد رمانتیک کند بدون توجه به چالش‌های سازمانی آن. در واقع، یک رویکرد آنارشویستی رادیکال با جامعه‌شناسی قوی - مانند مطالعات لوئیک واکوانت در مورد حاشیه‌نشینی شهری - در برابر هر دو دیدگاه می‌ایستد و لمپن را نه reactionary محض و نه قهرمان رمانتیک، بلکه محصول سیستماتیک سرمایه‌داری پیشرفته می‌بیند که می‌تواند با سازماندهی درست، به نیروی رهایی‌بخش تبدیل شود.

چالش‌ها پر رنگ تر، اما فرصت‌ها عمیق‌ترند!

چالش‌های لمپن پر رنگ ترند

عدم سازماندهی پایدار، تمایل به پول‌پرستی یا مسکن‌های موقت (مانند مواد مخدر) به دلیل سرکوب روانی، و خطر co-optation توسط قدرت‌های فاشیستی یا سرمایه‌داری، همان‌گونه که در انقلاب‌های ۱۸۴۸

یا جنبش‌های معاصر مانند "Black Lives Matter" دیده شده.

اما فرصت‌ها عمیق‌ترند:

رادیکالیسم ذاتی‌شان به دلیل عدم وابستگی به سیستم، پتانسیل برای اقدام مستقیم و خلاقیت در مقاومت (مانند در جنبش‌های زاپاتیست‌ها یا روژاوا)، و نقش‌شان در پر کردن خلأهای پرولتاریا در جوامع پساصنعتی، جایی که حاشیه‌نشینی شهری منبع اصلی شورش است. به ویژه در ایران، جایی که مطرودان تحت سرکوب روانی شدید جمهوری اسلامی قرار دارند، این بحث دوجانبه نشان می‌دهد که لمپن می‌تواند هم تهدید (برای اتحاد طبقاتی با جذب به نیروهای امنیتی) و هم فرصت (برای جنبش‌های خودجوش مانند اعتراضات حاشیه‌نشینان در ۱۳۹۶ یا ۱۴۰۱) باشد.

رویکرد کاربردی آنارشیستی مدرن، مانند affinity groups (گروه‌های هم‌پیوند) یا assemblies محلی، نیاز به سازماندهی افقی دارد تا چالش‌ها را تبدیل به فرصت کند: با تمرکز بر mutual aid (همیاری متقابل) برای کاهش سرکوب روانی، و ادغام لمپن در شبکه‌های غیرمتمرکز برای بهره‌برداری از پتانسیل انقلابی‌شان بدون خطر اقتدارگرایی.

لمپن، نیروی واکنش‌گرا (مانند توصیف مارکس در «هیجدهمین برومر

لویی بوناپارت» که آن را ابزاری برای بورژوازی می‌بیند)، یا بر خلاف آن، منبع بالقوه انقلاب خودجوش است؟

آیا لمپن می‌تواند در جنبش‌های ضداقتدار نقش ایفا کند؟

نقد باکونین و آنارشئیست‌های مدرن به دیدگاه مارکس درباره لمپن پرولتاریا

باکونین لمپن را رادیکال‌ترین نیروی انقلابی می‌دانست، زیرا وابستگی کمتری به سیستم سرمایه‌داری دارد و می‌تواند علیه اقتدار قیام کند. او مارکس را متهم می‌کرد که پرولتاریای صنعتی را ایدئال‌سازی کرده و لمپن را نادیده گرفته، در حالی که لمپن می‌تواند انقلاب را از پایین پیش ببرد بدون نیاز به حزب متمرکز.

الف: جزئیات نقد باکونین به دیدگاه مارکس درباره لمپن پرولتاریا میخائیل باکونین، نظریه‌پرداز برجسته آنارشئیسم جمعی، در جریان اختلافاتش با کارل مارکس در اینترناسیونال اول (1864-1876) نقدهای عمیقی به دیدگاه مارکس درباره لمپن پرولتاریا ارائه داد. این نقدها ریشه در تفاوت‌های فلسفی و سیاسی میان آنارشئیسم و مارکسیسم دارند و به ویژه بر نقش لمپن پرولتاریا (طبقه حاشیه‌ای شامل حاشیه‌نشینان، خلافکاران، بیکاران و تن‌فروشان) متمرکزند. در ادامه، جزئیات این نقد به صورت ساختاریافته و روان ارائه می‌شود.

ب. دیدگاه مارکس درباره لمپن پرولتاریا

مارکس در «مانیفست کمونیست» (1848) لمپن را «پوسیدگی منفعل طبقات قدیمی» توصیف کرد، گروهی که خارج از روابط تولید

سرمایه‌داری قرار دارند و فاقد آگاهی طبقاتی‌اند. در «هیجدهمین برومر لویی بوناپارت» (1852)، او این گروه را به‌عنوان ابزاری برای بورژوازی در انقلاب‌های 1848 فرانسه معرفی کرد، که توسط لوئی بوناپارت برای سرکوب پرولتاریا بسیج شدند و به پایه فاشیسم اولیه تبدیل شدند.

مارکس معتقد بود که لمپن، به دلیل عدم ادغام در روابط تولید، نمی‌تواند نیروی انقلابی باشد و حتی ممکن است به‌عنوان نیروی واکنش‌گرا (reactionary) علیه پرولتاریای صنعتی عمل کند. این دیدگاه ریشه در ماتریالیسم تاریخی مارکس دارد که پرولتاریای صنعتی را به دلیل موقعیتش در تولید، تنها نیروی محرک انقلاب می‌داند.

2. نقد باکونین: لمپن به‌عنوان نیروی انقلابی رادیکال
باکونین دیدگاه مارکس را سطحی و محدود می‌دانست و استدلال کرد که لمپن پرولتاریا، به دلیل عدم وابستگی به ساختارهای سرمایه‌داری، پتانسیل انقلابی بیشتری نسبت به پرولتاریای صنعتی دارد. جزئیات نقد او عبارتند از:

ج: آزادی از زنجیرهای سرمایه‌داری:

باکونین معتقد بود که پرولتاریای صنعتی، به دلیل ادغام در روابط تولید، ممکن است محافظه‌کار شود و به اصلاحات درون‌سیستمی (مانند افزایش دستمزد) راضی گردد. در مقابل، لمپن (شامل دهقانان، حاشیه‌نشینان و بیکاران) به دلیل طرد شدن از سیستم، هیچ وابستگی‌ای به آن ندارد و می‌تواند علیه دولت و سرمایه قیام کند. پتانسیل انقلاب خودجوش: باکونین لمپن را نیروی اصلی انقلاب‌های خودجوش می‌دید. او بر جنبش‌های مردمی بدون رهبری متمرکز تأکید داشت و معتقد بود که لمپن، به دلیل تجربه سرکوب مستقیم، انگیزه‌ای قوی برای نابودی اقتدار دارد. این برخلاف مدل مارکس بود که بر سازماندهی حزبی و متمرکز پرولتاریا تأکید می‌کرد.

د: نقد نخبه‌گرایی مارکس:

باکونین مارکس را به نخبه‌گرایی (elitism) متهم کرد، زیرا او لمپن را به‌عنوان گروهی «غیرقابل اعتماد» و «بی‌فایده» رد می‌کرد. باکونین استدلال می‌کرد که این دیدگاه، توده‌های حاشیه‌ای را نادیده می‌گیرد و تنها اقلیتی از کارگران صنعتی را قهرمان انقلاب می‌سازد، در حالی که انقلاب واقعی نیاز به مشارکت گسترده توده‌ها دارد.

رد دیکتاتوری پرولتاریا: مارکس ایده «دیکتاتوری پرولتاریا» را به‌عنوان مرحله‌ای برای انقلاب پیشنهاد کرد، اما باکونین هشدار داد که این منجر به اقتدارگرایی جدید می‌شود. او لمپن را به‌عنوان نیروی می‌دید که می‌تواند انقلاب را بدون تشکیل دولت جدید پیش ببرد، زیرا لمپن به دلیل ماهیت غیرسازمان‌یافته‌اش، کمتر در معرض ایجاد سلسله‌مراتب است.

زمینه تاریخی اختلاف

اختلاف باکونین و مارکس در اینترناسیونال اول به اوج رسید. مارکس لمپن را برای رد آنارشیزم باکونین به کار برد، زیرا باکونین بر نقش دهقانان و حاشیه‌نشینان در انقلاب تأکید داشت. باکونین معتقد بود که انقلاب باید از پایین و بدون واسطه احزاب یا دولت‌ها شکل گیرد، و لمپن به دلیل تجربه مستقیم ستم، نیروی طبیعی برای این هدف است. مارکس اما این دیدگاه را غیرعلمی و رمانتیک می‌دانست و بر سازماندهی علمی پرولتاریا اصرار داشت.

چالش‌ها و محدودیت‌های دیدگاه باکونین

باکونین اگرچه لمپن را ستایش می‌کرد، اما به چالش‌های عملی آن کمتر پرداخت. لمپن به دلیل عدم سازماندهی پایدار، ممکن است به مسکن‌های موقت (مانند مواد مخدر) روی آورد یا توسط نیروهای اقتدارگرا (مانند

بورژوازی یا فاشیست‌ها) جذب شود. باکونین این خطرات را نادیده گرفت و تمرکز او بر خودجوش بودن انقلاب، گاهی فاقد استراتژی مشخص برای سازماندهی لمپن بود.

ارتباط با ایران امروز

در ایران، لمپن پرولتاریا (مانند حاشیه‌نشینان، کارگران غیررسمی و مهاجران) تحت سرکوب شدید جمهوری اسلامی قرار دارد. دیدگاه باکونین در این زمینه الهام‌بخش است، زیرا حاشیه‌نشینان در اعتراضات 1396 و 1401 نقش کلیدی داشتند. آنارشئیست‌های ایرانی، با الهام از باکونین، معتقدند که لمپن می‌تواند با سازماندهی افقی (مانند گروه‌های هم‌پیوند یا شوراهای محلی) به نیروی انقلابی تبدیل شود، بدون نیاز به ساختارهای متمرکز مارکسیستی.

نقد باکونین به مارکس بر لمپن پرولتاریا، ریشه در اختلافات فلسفی (آزادی در برابر اقتدار) و استراتژیک (خودجوش در برابر متمرکز) دارد. او لمپن را به دلیل طردشدگی‌اش، نیروی رادیکال انقلاب می‌دید و مارکس را به دلیل نخبه‌گرایی و نادیده گرفتن توده‌های حاشیه‌ای نقد کرد. با این حال، دیدگاه او نیازمند تکمیل با استراتژی‌های عملی برای سازماندهی لمپن است تا از خطرات واکنش‌گرایی یا پراکندگی جلوگیری شود.



آنارشئیسم مدرن و نگاهش به لمپن پرولتاریا

آنارشئیست‌های مدرن این نقد را گسترش داده‌اند و دیدگاه مارکس را سطحی و نخبه‌گرا (elitist) می‌دانند:

نقد دیوید گریبر به دیدگاه مارکس درباره لمپن پرولتاریا

او مارکس را به دلیل ایدئال‌سازی پرولتاریا و نادیده گرفتن خلاقیت لمپن نقد می‌کند. گریبر لمپن را نیروی محرک جنبش‌های ضدسرمایه‌داری، مانند Occupy Wall Street، می‌بیند که ساختارهای جدیدی خلق می‌کنند.

دیوید گریبر، انسان‌شناس و نظریه‌پرداز آنارشیکست، در آثارش مانند «(2004) Fragments of an Anarchist Anthropology» و «(2011) Debt: The First 5,000 Years»، دیدگاه کارل مارکس درباره لمپن پرولتاریا (طبقه حاشیه‌ای شامل حاشیه‌نشینان، بیکاران، خلافکاران و تن‌فروشان) را به چالش می‌کشد. گریبر دیدگاه مارکس درباره لمپن را نخبه‌گرا (elitist) و محدود می‌داند و نقدش را بر سه محور کلیدی متمرکز می‌کند:

1. نخبه‌گرایی و ایدئال‌سازی پرولتاریا

گریبر مارکس را به دلیل تمرکز بیش از حد بر پرولتاریای صنعتی و نادیده گرفتن پتانسیل انقلابی لمپن نقد می‌کند. او استدلال می‌کند که مارکس با قهرمان‌سازی کارگران صنعتی به‌عنوان تنها نیروی انقلابی، دیدگاهی نخبه‌گرا ارائه داد که سایر گروه‌های اجتماعی، از جمله لمپن، را به حاشیه راند. گریبر معتقد است که این رویکرد، تنوع نیروهای اجتماعی در جوامع مدرن را نادیده می‌گیرد، به‌ویژه در دوران پساصنعتی که حاشیه‌نشینی شهری و اقتصاد غیررسمی (مانند کارگران موقت یا هنرمندان) نقش مهمی دارند.

2. پتانسیل خلاق لمپن

گریبر لمپن را نه یک گروه منفعل یا واکنش‌گرا، بلکه نیرویی خلاق و پتانسیل‌دار برای مقاومت ضد سرمایه‌داری می‌بیند. او در تحلیل جنبش‌هایی مانند Occupy Wall Street (2011) نشان می‌دهد که لمپن (مانند بیکاران، دانشجویان بدهکار و هنرمندان) می‌تواند ساختارهای جدیدی مانند assemblies مردمی و شبکه‌های همیاری متقابل خلق کند. برخلاف مارکس که لمپن را فاقد آگاهی طبقاتی می‌دید، گریبر معتقد است که این گروه به دلیل طردشدگی از سیستم، می‌تواند هنجارهای سرمایه‌داری را به چالش بکشد و اشکال جدیدی از سازماندهی افقی را آزمایش کند.

3. بازتعریف انقلاب در جوامع پساصنعتی

گریبر نقد می‌کند که مدل مارکس برای جوامع صنعتی قرن نوزدهم طراحی شده بود و در جوامع پساصنعتی، جایی که اتوماسیون و حاشیه‌نشینی شهری پررنگ است، کاربرد کمتری دارد. او استدلال می‌کند که لمپن، به عنوان گروهی که خارج از چرخه تولید سنتی است، می‌تواند پیشگام جنبش‌های ضدگلوبالیزاسیون و مقاومت‌های محلی باشد. گریبر با الهام از جنبش‌هایی مانند زاپاتیست‌ها، تأکید دارد که لمپن می‌تواند بدون نیاز به احزاب متمرکز مارکسیستی، انقلاب را از پایین پیش ببرد. چالش‌ها و محدودیت‌ها

گریبر اگرچه پتانسیل لمپن را برجسته می‌کند، اما به چالش‌های آن مانند پراکندگی و تمایل به مسکن‌های موقت (مانند مواد مخدر) کمتر می‌پردازد. او بر سازماندهی افقی مانند گروه‌های هم‌پیوند (affinity groups) تأکید دارد، اما استراتژی‌های عملی برای یکپارچگی لمپن در جنبش‌های گسترده را کمتر توضیح می‌دهد.

ارتباط با ایران

در ایران، جایی که حاشیه‌نشینان و کارگران غیررسمی تحت سرکوب شدیدند، نقد گریبر الهام‌بخش است. اعتراضات 1396 و 1401 نشان داد که لمپن (مانند حاشیه‌نشینان شهری) می‌تواند نیروی محرکه

قیام‌های خودجوش باشد. آنارشویست‌های ایرانی می‌توانند از ایده‌گریبر برای تقویت شبکه‌های همیاری متقابل استفاده کنند تا لمپن را به جنبش‌های رهایی‌بخش متصل کنند، بدون افتادن در دام اقتدارگرایی مارکسیستی.

نقد گریبر به مارکس، دیدگاه لمپن را از یک گروه منفعل به نیرویی خلاق و انقلابی تغییر می‌دهد. او مارکس را به دلیل نخبه‌گرایی و نادیده گرفتن تنوع اجتماعی نقد می‌کند و بر نقش لمپن در ساخت جوامع افقی در دنیای مدرن تأکید دارد، اگرچه نیاز به استراتژی‌های عملی‌تر برای سازماندهی این گروه باقی می‌ماند.



۲: موری بوکچین: بوکچین نیز مارکس را به دلیل تمرکز صرف بر پرولتاریای صنعتی نقد می‌کند و لمپن را بخشی از توده‌های انقلابی می‌داند که می‌تواند در اکولوژی اجتماعی نقش ایفا کند، بدون نیاز به حزب مارکسیستی.

۳: سائول نیومن: او لمپن را به عنوان طبقه‌ای انقلابی بازتعریف می‌کند و دیدگاه مارکس را به دلیل رد هویت‌های غیرثابت "نخبه‌گرا" می‌خواند، تأکیدش بر مقاومت لمپن در برابر ساختارهای ثابت است.

این نقدها نشان می‌دهند که لمپن در جوامع پسا صنعتی، با حاشیه‌نشینی شهری و اتوماسیون، پتانسیل انقلابی بالایی دارد. آنارشویست‌های مدرن

بر سازماندهی افقی، مانند گروه‌های هم‌پیوند (affinity groups) و همیاری متقابل، تأکید دارند تا این پتانسیل را بدون خطر اقتدارگرایی آزاد کنند، برخلاف مدل متمرکز مارکس.

بخش ششم:

گرامشی و شهریار جدید

گرامشی در کتاب «شهریار جدید» (که به عنوان جایگزینی برای «شهریار» ماکیاولی نوشته شده)، حزب انقلابی را به عنوان «شهریار مدرن» معرفی می‌کند - نه یک فرد، بلکه سازمانی جمعی که هژمونی فرهنگی را برای طبقه کارگر به دست می‌گیرد و بر تغییر فرهنگ از طریق روشنفکران ارگانیک تأکید دارد.

از دیدگاه جامعه‌شناختی، این ایده مفید است زیرا واقعیت پیچیده قدرت فرهنگی را برجسته می‌کند و به درک پویایی اجتماعی کمک می‌کند، اما همزمان به حزب‌سالاری گرایش دارد که می‌تواند اقتدار جدید ایجاد کند.

از منظر آنارشستی، این کتاب اقتدارگرایی مارکسیستی را نشان می‌دهد، زیرا حزب را جایگزین دولت می‌کند بدون نابودی سلسله‌مراتب، چیزی که باکونین پیش‌بینی کرد.

پژوهش‌ها نشان می‌دهد گرامشی تحت تأثیر آنارشست‌ها بود و به سیاست آزادی‌خواهانه نزدیک شد، اما در نهایت به ساختار حزبی متکی ماند.

این رویکرد دوجانبه در ایران مفید است: هژمونی فرهنگی جمهوری اسلامی را می‌توان با ایده گرامشی تحلیل کرد، اما راه حل آنارشستی سازماندهی افقی است تا هژمونی نابود شود نه جایگزین، و چالش‌های

هر دو دیدگاه (اقتدار حزبی در برابر عدم ساختار) را در نظر گرفت.

بخش هفتم: مهاجران و سرکوب روانی

مهاجران به عنوان بخشی از مطرودان اجتماعی، تحت سرکوب روانی قرار دارند که ریشه در سیاست‌های مهاجرتی محدودکننده و تبعیض ساختاری دارد. مطالعات جامعه‌شناختی نشان می‌دهد که مهاجرت اجباری، به ویژه در میان پناهندگان، منجر به سطوح بالای استرس اقلیت، افسردگی، و اضطراب می‌شود، که اغلب با ترس از اخراج، عدم تعلق، و انزوای اجتماعی همراه است. از سوی دیگر، تحقیقات بر عوامل حفاظتی مانند حمایت اجتماعی تأکید دارند که می‌تواند این اثرات را کاهش دهد، اما سیاست‌های محدودکننده در کشورهایی مانند ایران یا ایالات متحده، این سرکوب را تشدید می‌کند.

از منظر آنارشیستی، مهاجران قربانی مرزها و ساختارهای دولتی هستند و آنارشیسم مرزها را به عنوان ابزارهای سلطه رد می‌کند. این دیدگاه دوجانبه است: پتانسیل مقاومت مهاجران از طریق جوامع حمایتی وجود دارد، اما چالش‌هایی مانند تنهایی، عدم ادغام، و خطرهای امنیتی نیز واقعی هستند.

در ایران، مهاجران افغان تحت فشار روانی ناشی از تبعیض سیستماتیک قرار دارند، و پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اتحاد با مطرودان محلی می‌تواند همبستگی ایجاد کند، اما نیاز به بررسی دوجانبه (مسائل امنیتی در برابر مزایای اجتماعی) دارد.

تحلیل نظری و تاریخی:

پیشینه ستم و سوابق اتحاد از منظر تاریخی

ستم به مهاجران ریشه در ساختارهای استعماری، نژادپرستانه، و سرمایه‌داری دارد که مهاجران را به عنوان نیروی کار ارزان یا تهدید امنیتی به حاشیه می‌راند. در سطح جهانی، مهاجرت اجباری اغلب نتیجه جنگ، استعمار، و آزار و شکنجه بوده است؛ برای مثال، در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مهاجران اروپایی (مانند ایتالیایی‌ها و یهودی‌ها) در ایالات متحده با تبعیض، اخراج، و خشونت روبرو بودند، که این ستم با ترس از "آنارشیزم" و کمونیسم تشدید شد.

در سال‌های 1919-1920 نمونه‌ای از این سرکوب Palmer Raids است، جایی که هزاران مهاجر آنارشیزم و رادیکال اخراج شدند.

همچنین، قوانین مهاجرتی مانند Immigration Act of 1903 مستقیماً آنارشیزم‌ها را هدف قرار داد و مهاجران را به عنوان "تروریست" بالقوه برچسب زد.

با این حال، سوابق اتحاد تاریخی بین آنارشیزم‌ها و مهاجران نشان‌دهنده پتانسیل مقاومت است. در ایالات متحده، مهاجران ایتالیایی و یهودی نقش کلیدی در جنبش آنارشیزم ایفا کردند، جایی که گروه‌های مهاجر مانند Yiddish Anarchists با تمرکز بر همبستگی

طبقاتی و مبارزه با تبعیض، جوامع حمایتی ایجاد کردند. این اتحادها، که از مهاجرت transatlantic نشأت گرفت، به مقاومت در برابر سرکوب دولتی کمک کرد و مدل‌هایی برای سازمان‌دهی افقی ارائه داد.

در سطح جهانی، جنبش‌های آنارشستی با مهاجران برای رد مرزها و ایجاد solidarity علیه استعمار هم‌پیمان شدند، مانند در اروپا جایی که فدراسیون‌های آنارشستی علیه سیاست‌های ضد‌مهاجرتی مبارزه کردند. در ایران، پیشینه ستم به مهاجران افغان ریشه در دهه‌های جنگ و مهاجرت اجباری دارد؛ از دهه 1980، میلیون‌ها افغان به دلیل جنگ و آزار و شکنجه به ایران پناه بردند، اما با تبعیض ساختاری، اخراج اجباری، و خشونت اجتماعی مواجه شدند.

گزارش‌ها نشان می‌دهد که بیش از 600,000 افغان در سال‌های اخیر اخراج شده‌اند، و این ستم با نژادپرستی اجتماعی و محدودیت‌های قانونی تشدید می‌شود.

با این وجود، اتحادهای تاریخی مانند حمایت از پناهندگان در برابر کمونیسم در دهه 1980، پتانسیل همبستگی را نشان می‌دهد.

چالش‌ها در ایران

در ایران، سرکوب روانی مهاجران افغان با عوامل فرهنگی (مانند نژادپرستی ضدافغان) و ساختاری (قوانین محدودکننده و نظارت دولتی) ترکیب شده است، که منجر به انزوا، افسردگی، و عدم دسترسی به خدمات می‌شود.

چالش‌های عملی شامل خطر دستگیری و تبعیض در ادغام اجتماعی است، اما اتحاد با جنبش‌های محلی می‌تواند این را کاهش دهد. راهکارهای عملی اتحاد برای پیشگیری و نابودی سرکوب روانی و ستم با الهام از دیدگاه آنارشستی و تجربیات تاریخی، راهکارهای زیر برای

ایجاد اتحاد مفید پیشنهاد می‌شود که بر پیشگیری از سرکوب روانی و نابودی ستم تمرکز دارند:

ایجاد شبکه‌های حمایتی افقی: تشکیل collectives غیرمتمرکز بین مهاجران و محلی‌ها برای حمایت متقابل، آموزش ضد تبعیض، و به اشتراک‌گذاری منابع. این مدل، الهام‌گرفته از اتحادهای تاریخی آنارشیستی در آمریکا، می‌تواند در ایران از طریق جوامع زیرزمینی و پلتفرم‌های آنلاین امن اجرا شود تا استرس روانی را کاهش دهد.

مبارزه با نژادپرستی و سیاست‌های ضد مهاجرتی: سازمان‌دهی کمپین‌های آموزشی و اعتراضات غیرخشونت‌آمیز برای چالش کشیدن هنجارهای تبعیض‌آمیز، مانند anti-raids groups که مهاجران را در برابر اخراج حمایت می‌کنند. این راهکار، بر پایه تجربیات اروپایی، به کاهش سرکوب روانی از طریق افزایش حس تعلق کمک می‌کند. همبستگی فراملی و آگاهی‌بخشی: همکاری با سازمان‌های بین‌المللی برای فشار بر دولت‌ها و ارائه حمایت روانی، همراه با آموزش محلی در مورد تاریخ ستم به مهاجران. این استراتژی، الهام‌گرفته از جنبش‌های جهانی، می‌تواند تابوها را کاهش دهد و solidarity طبقاتی ایجاد کند.

سیاست‌های پیش‌نگرانه و مقاومت روزمره: تمرکز روی ایجاد ساختارهای جایگزین مانند خانواده‌های انتخابی و رد مرزها در روابط روزانه، که سرکوب را تضعیف می‌کند. این رویکرد، با تأکید بر چالش ستم‌های ساختاری، به پیشگیری از اثرات روانی کمک می‌کند.

تقویت تاب‌آوری روانی:

ارائه حمایت‌های روانی از طریق شبکه‌های محلی و منابع آنلاین، با تمرکز روی تجربیات مشترک ستم، برای کاهش انزوا و افزایش مقاومت جمعی.

اتحاد آنارشیستی با مهاجران، با تکیه بر سوابق تاریخی مانند جنبش‌های مهاجر در آمریکا و تجربیات جهانی، چارچوبی علمی برای مقابله با سرکوب روانی و ستم ارائه می‌دهد. در ایران، این راهکارها می‌توانند با انطباق محلی، به ایجاد همبستگی پایدار و کاهش اثرات تبعیض کمک کنند، و در نهایت به نابودی ساختارهای سلطه‌گر منجر شوند.

بخش هشتم:

آنارشی و جهان رنگی

جهان رنگی (رنگین‌کمانی) نماد تنوع جنسی و جنسیتی است که با آنارشی هم‌خوانی دارد، زیرا هر دو ساختارهای سلطه را رد می‌کنند. از دیدگاه جامعه‌شناختی، queer anarchism بر آزادی فردی و روابط افقی تأکید دارد و هویت‌ها را به چالش می‌کشد.

این رویکرد به آزادی‌بخشی کمک می‌کند، اما چالش‌هایی مانند مخالفت برخی از کنشگران باورمند به نظریه‌های سنتی (مانند تمرکز روی اقتصاد) را نیز دارد.

از منظر آنارشیستی دوجانبه، queer anarchism مرزهای هویتی را محو می‌کند و علیه سرکوب روانی مردسالارانه مبارزه می‌کند، اما ممکن است در عمل به حاشیه رانده شود، به ویژه در ایران، جایی که رنگین‌کمانی‌ها تحت سرکوب شدید هستند، این ترکیب می‌تواند جنبش‌ها را تقویت کند، اما نیاز به بررسی چالش‌های فرهنگی و عملی

دارد تا آزادی واقعی محقق شود.

تحلیل جامعه‌شناختی و راهکارهای عملی برای مقابله با سرکوب جهان رنگین‌کمانی (queer) به‌عنوان نمادی از تنوع جنسی و جنسیتی، با اصول آنارشیزم هم‌راستا است، زیرا هر دو ساختارهای هیرارشیک و سلطه‌گر، از جمله هنجارهای هترونورماتیو و مردسالارانه، را رد می‌کنند. رویکرد queer anarchism، که در تقاطع نظریه‌های آنارشیزمی و مطالعات کوئیر قرار دارد، بر آزادی فردی، روابط افقی، و نفی هویت‌های تحمیلی تأکید دارد. این دیدگاه از منظر جامعه‌شناختی، به بازسازی روابط اجتماعی به صورت غیرمتمرکز و عاری از سلسله‌مراتب قدرت کمک می‌کند. با این حال، چالش‌هایی نظیر تعارض با برخی جریان‌های سنتی آنارشیزم (مانند آنارشیزم کلاسیک با تمرکز بر ماتریالیسم اقتصادی) و حاشیه‌نشینی در جنبش‌های گسترده‌تر، مانع از تحقق کامل پتانسیل آن می‌شوند.

تحلیل نظری و تاریخی

ریشه در نقد ساختارهای سلطه دارد و از منظر Queer anarchism نظری، با دیدگاه‌های پس‌اساختارگرا و فمینیسم کوئیر هم‌پوشانی دارد. این رویکرد، هویت‌های جنسی و جنسیتی را به‌عنوان سازه‌های اجتماعی که توسط قدرت‌های نهادی (دولت، مذهب، و سرمایه) تحمیل شده‌اند، به که بر (dual anarchism) چالش می‌کشد. از منظر آنارشیزم دوجانبه به queer anarchism، ترکیب نقد اقتصادی و فرهنگی تأکید دارد. محو مرزهای هویتی و مبارزه با سرکوب روانی-اجتماعی ناشی از مردسالاری کمک می‌کند.

از نظر تاریخی، جنبش‌های queer anarchist مانند شورش‌های استون‌وال (۱۹۶۹) نشان‌دهنده مقاومت علیه سرکوب نهادی بودند، با

شعارهایی که خواستار تخریب نهادهای مذهبی و دولتی بودند. در دهه‌های اخیر، گروه‌هایی مانند (۲۰۰۷-۲۰۱۰) **Bash Back!** در ایالات متحده با استفاده از تاکتیک‌های **insurrectionary**، علیه هموفوبیا و خشونت پلیس مبارزه کردند و در سال ۲۰۲۳ فراخوانی برای احیای این جنبش داده شد. همچنین، سازمان‌هایی مانند **Pink and Black Anarchists** و **Queer Mutiny** در بریتانیا، با تمرکز بر **activism** غیرمتمرکز و رد هنجارهای جنسیتی، مدل‌های عملی برای سازمان‌دهی افقی ارائه داده‌اند. این جنبش‌ها از طریق اقدامات مستقیم و ایجاد فضاهای خودمختار، به بازتعریف روابط اجتماعی و مقاومت در برابر سرکوب کمک کرده‌اند.

چالش‌ها در ایران

در ایران، جامعه رنگین‌کمانی تحت سرکوب سیستماتیک قرار دارد، از جمله قوانین کیفری علیه روابط همجنس‌گرایانه، تبعیض اجتماعی، و خشونت نهادینه‌شده. این سرکوب، ریشه در ساختارهای مذهبی، مردسالارانه، و اقتدارگرایانه دارد که هویت‌های غیرهنجاری را به حاشیه می‌رانند. با این حال، جنبش‌های زیرزمینی کوییر در ایران، به‌ویژه در پیوند با اعتراضات گسترده مانند جنبش زن، زندگی، آزادی، توانسته‌اند به صورت غیررسمی مقاومت کنند و **solidarity** ایجاد کنند.

چالش‌های فرهنگی شامل تابوهای اجتماعی و مذهبی، و چالش‌های عملی مانند خطر دستگیری و فقدان فضاهای امن، مانع اصلی هستند. با این وجود، **queer anarchism** می‌تواند با ارائه چارچوبی برای سازمان‌دهی غیرمتمرکز و مقاومت خلاقانه، به تقویت این جنبش‌ها کمک کند.

راهکارهای عملی برای مقابله با سرکوب

برای تقویت جنبش‌های رنگین‌کمانی در ایران با الهام از **queer anarchism**، راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود که بر پایه تحلیل‌های جامعه‌شناختی و تجربیات جهانی طراحی شده‌اند:

ایجاد شبکه‌های افقی و غیرمتمرکز: تشکیل collectives کوچک و خودمختار برای حمایت متقابل، تبادل اطلاعات، و آموزش در مورد حقوق کوییر. این شبکه‌ها، مشابه مدل Queer Anarchist Network در تورنتو، می‌توانند از طریق پلتفرم‌های آنلاین امن (مانند VPN ها و برنامه‌های رمزنگاری شده) و جلسات مخفی عمل کنند. این ساختارها از نظارت دولتی در امان می‌مانند و امکان سازمان‌دهی بدون رهبری متمرکز را فراهم می‌کنند.

مقاومت خلاقانه و فرهنگی: استفاده از ابزارهای غیرخشونت‌آمیز مانند هنر، ادبیات، و رسانه‌های دیجیتال برای به چالش کشیدن هنجارهای اجتماعی. تجربیات گروه‌های queer anarchist در اروپا، مانند استفاده از گرافیتی و اجراهای خیابانی در Andalusia، نشان می‌دهد که این روش‌ها می‌توانند آگاهی عمومی را افزایش دهند. در ایران، کمپین‌های آنلاین ناشناس و همکاری با جنبش‌های فمینیستی می‌تواند به برجسته‌سازی مسائل کوییر کمک کند.

همبستگی فراملی و آگاهی بخشی: ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی مانند Outright International برای جلب حمایت جهانی، فشار بر دولت‌ها، و ارائه منابع آموزشی و قانونی. این همبستگی، همراه با آموزش محلی در مورد تنوع جنسی و جنسیتی، می‌تواند به کاهش تابوها و ایجاد فضاهای گفت‌وگو کمک کند.

سیاست‌های پیش‌نگرانه (Prefigurative Politics): تمرکز بر ایجاد روابط و ساختارهای اجتماعی جایگزین در زندگی روزمره، مانند رد هنجارهای جنسیتی در روابط شخصی و تشکیل خانواده‌های انتخابی (chosen families). این رویکرد، که در متون queer anarchist برجسته است، امکان مقاومت تدریجی و پایدار را فراهم می‌کند بدون اینکه به اقدامات پرخطر وابسته باشد.

تقویت تاب‌آوری روانی و اجتماعی: ارائه حمایت‌های روانی از طریق شبکه‌های زیرزمینی و منابع آنلاین، با الهام از مدل‌های موجود در جوامع

کویر جهانی، برای کاهش اثرات سرکوب روانی ناشی از تبعیض. این شامل ایجاد فضاهای امن برای به اشتراک‌گذاری تجربیات و کاهش انزوای اجتماعی است.

با تأکید بر آزادی فردی، روابط افقی، و نقد، Queer anarchism، ساختارهای سلطه، چارچوبی علمی و عملی برای تقویت جنبش‌های رنگین‌کمانی در برابر سرکوب ارائه می‌دهد. در ایران، این رویکرد می‌تواند با تکیه بر شبکه‌های غیرمتمرکز، مقاومت خلاقانه، و همبستگی فراملی، به ایجاد فضاهای آزاد و کاهش ستم کمک کند. با این حال، موفقیت این راهکارها به انطباق با محدودیت‌های فرهنگی و عملی، مانند نظارت دولتی و تابوهای اجتماعی، وابسته است. این استراتژی‌ها، با الهام از تجربیات جهانی و تحلیل‌های جامعه‌شناختی، می‌توانند به تحقق آزادی واقعی برای جامعه رنگین‌کمانی در ایران کمک کنند.

بخش آخر :

اتحاد و سازماندهی برای درهم‌شکستن پایه‌های سلطه

سرکوب روانی، چون زنجیری نامرئی، از کودکی بر روان آدمیان تنیده می‌شود تا قشرهایی مطیع و مطرود بزاید و نظم اقتدار را جاودانه سازد. اما آنارشی، چون مشعلی در تاریکی و فریادی از اعماق وجود بشری، تنها راه‌هایی از این اسارت است. انقلاب نه از کارگرانی که هنوز در بند دارایی‌های ناچیز گرفتارند، بلکه از مطرودانی شعله‌ور می‌شود که جز آرمان‌رهایی، چیزی برای از دست دادن ندارند. هنگامی که مطرودان

به آگاهی برسند و توده‌ها در کنارشان برخیزند، دولت، این بت پوشالی قدرت، دیگر نمی‌تواند وجود خویش را توجیه کند. اتحاد مطرودان با کارگران، جهانی بی‌طبقه و رها از سلطه خلق خواهد کرد.

از دیدگاه آنارشیسم مدرن، که ریشه در فلسفه آزادی‌خواهانه پیترو کروپوتکین و اما گلدمن دارد، این مبارزه با سازماندهی غیرسلسله‌مراتبی و قدرت دوگانه (dual power) به ثمر می‌رسد: جوامعی خودگردان که چون بذرهایی در خاک سرکوب، نهادهای اقتدارگرا را منسوخ می‌کنند و سرکوب روانی را از ریشه می‌خشکانند. الهام گرفته از حماسه زاپاتیست‌ها در مکزیک و روژاوا در سوریه، این راه با اقدام مستقیم (direct action) و همیاری متقابل (mutual aid) پیش می‌رود تا جهانی را بنیان نهد که در آن آزادی، نه سلطه، قانون است. این اتحاد، فراتر از مرزهای طبقاتی، پیوندی intersectional است که رنگین‌کمانی‌ها، مهاجران، فمینیست‌ها و اکولوژیست‌ها را در بر می‌گیرد و با بهره‌گیری از فناوری‌های غیرمتمرکز، هماهنگی افقی را در برابر چشمان نظارتی اقتدار تقویت می‌کند. قیام‌های خودجوش، در کنار ساختارهای پایدار، چون جنبش‌های ضدگلوبالیزاسیون، نوید انقلابی را می‌دهند که از اعماق توده‌ها زاده شده و رهایی جمعی را به ارمغان می‌آورد. در این فلسفه، آزادی نه مقصدی دور، بلکه آتش سوزانی است که در هر گام جمعی شعله‌ورتر می‌شود، و سرکوب را در برابر اراده رها شده انسان به خاکستر بدل می‌کند.

ای مطرودان! ای خلافاکاران، تن‌فروشان، مهاجران، حاشیه‌نشینان و رنگین‌کمانی‌ها! با مشت‌های گره‌کرده و قلب‌هایی مملو از امید، در اتحادی مقدس دست در دست هم دهید! قدم‌های شما، چون تندر، بنای ظالم و مظلوم را فرو خواهد ریخت و از خاکستر آن، جهانی آزاد و عادلانه سر بر خواهد آورد!